

به نام خدا

**" ماه ، حلقه ی بی انگشت "**  
میشم ریاحی

**چاپ اول : انتشارات داستان سرا**  
**چاپ دوم : نشر الکترونیکی صحنه ها**  
**"www.sahneha.com"**

سرشناسه : ریاحی ، میثم ۱۳۶۳  
عنوان و پدید آور : ماه ، حلقه ی بی انگشت / میثم ریاحی .  
مشخصات نشر : شیراز : داستان سرا ، ۱۳۸۶ .  
مشخصات ظاهری : ۸۸ صفحه .  
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۷۹۷۹-۶۲-۲  
یادداشت کلی : فیپا  
موضوع : شعر فارسی - قرن ۱۴  
رده بندی دیویی : ۶۲ / ۱ فا ۸  
شماره کتابخانه ملی : ۵۰۷۰۵ - ۸۵ م

**تماس با مولف :**

**[www.sharveh.blogfa.ir](http://www.sharveh.blogfa.ir)**

**[MeysamRiahi@yahoo.com](mailto:MeysamRiahi@yahoo.com)**

## « فهرست »

### \* انگشت روی سنگ (گزیده ی دفتر اول) :

۶	۱ - فاصله
۷	۲ - نشا
۸	۳ - طرح
۹	۴ - آخرین گل سرخ برای دختر هفت گریه
۱۲	۵ - هوا
۱۴	۶ - شهود
۱۶	۷ - بهارتر از زیبایی
۱۸	۸ - کویر
۲۰	۹ - ( و باز هم آه
۲۱	۱۰ - گذشت از کناره ها
۲۳	۱۱ - گذر
۲۵	۱۲ - کولی
۲۷	۱۳ - بن بست
۲۹	۱۴ - صحنه
۳۱	۱۵ - گناه
۳۳	۱۶ - در حاشیه
۳۴	۱۷ - تهوع
۳۵	۱۸ - ضمانت
۳۶	۱۹ - متروک
۳۷	۲۰ - پیاده رو
۳۹	۲۱ - راز
۴۰	۲۲ - اتوپیا
۴۲	۲۳ - استنشاق
۴۳	۲۴ - ماهانه
۴۴	۲۵ - چند روی سکه
۴۸	۲۶ - تصویر خاک

### \* حلقه های اشاره (گزیده ی دفتر دوم) :

۵۱	۱ - حلقه ی اول
----	----------------

۵۳	.....	حلقه ی دوم	۲ -
۵۴	.....	حلقه ی سوم	۳ -
۵۶	.....	حلقه ی چهارم	۴ -
۵۷	.....	حلقه ی هفتم	۵ -
۵۹	.....	حلقه ی هشتم	۶ -

**\* اوراد ( گزیده ی دفتر سوم ) :**

۶۵	.....	بازگشت باز	۱ -
۶۷	.....	سلسله های اِنّا انزلناه	۲ -
۷۰	.....	از هزاره ها با خوشه ای آبی	۳ -
۷۳	.....	گریه ها / در کمان سایه ها	۴ -
۷۶	.....	واریاسیون ظهر بر دار ( چشم نامتناهی )	۵ -
۸۲	.....	کلاغ / در چاه	۶ -

---

**انگشت روی سنگ**

---

## فاصله

نقطه می رود  
و خاطراتِ کودکی  
به دنبالش

چَنگ  
به سنگ می زنیم و  
به سیب      گازی ناقابل  
نمی دانیم  
نزدیکِ فاصله

سایه نشینانِ مروارید  
بَر  
د  
ا  
رند

نشا

پیاده روها

خستگی شان را

به شالیزار می ریزند

و حرف به حرف

می میرند!

طرح

مادرم

آب

و رودخانه ای آرام

چقدر سنگ

پشتِ آب

پنهان است

## آخرین گل سرخ برای دختر هفت گریه

ستاره ی آخر را  
برای تو می چینم  
بی آنکه صبح را  
- فهمیده باشم و -

از دریا  
ترانه ای

دخترِ هفت گریه !  
گیسوانت را  
شلاق بزن  
بر کوه  
بر شب من

هنوز هم  
دریا

چشم های تو را      مشق می کند

نسیم

در ادامه ی پیراهنت می وزد

چشمانِ نگران  
گلبرگی از پرنده است  
برای من و شکفتنِ ابرها  
آب می پراکند  
تازه می کند سنگ ها را  
و شب  
ستاره چین  
از چین چینِ دامن  
می گذرد

دخترِ ناچشمِ کهربا!  
در شبِ بید و پروانه  
سایه را به دیوار بکوب  
تکرار کن  
آخرین گل سرخ را  
از پرتگاهِ نور و آتشِ خرما  
هنگامِ آب  
و دوشیزه گِی ماه  
آسمان  
پر می گشاید و  
آفتاب را

- با گونه های می بارند -

کلماتی

که با پوستِ کودکانه ات  
متولد شدند

می  
خوا  
هم  
تا  
بهار سرخ شوی ]

از سنگ می روم  
سَر  
به خاکم و  
صبح را  
با چشمانم باز می کنم

هوا

زیبا گسستی و  
پروانه ای شدند  
تخم هایی  
که تا پنجه هایت گذاشتی  
شِرا ، شِرا ...  
آرام باش و  
از دست هایم ببار  
بر درختانی که  
به سیمای تو

شمشیر می کشند

هنور از انگشت هایت می ریزم  
با آب آمدم و

در هر برگ

روی شانه های تو نشستم

به دریا ریختم

با چشم هایم

تا شانه ی آسمان ببار

چشم هایت را

تا اتاق من

هوا کن

که انگشت هایم

هوای پروانه ای سپید را

در سر دارند!

## شهود

پرنده ات را به من بسپار  
و عصر های بهاری را  
که بر شانه ی مرد مهاجر  
سپید می شوند

دستانت  
ماه را برایم می چینند  
و در هیاهوی لاله ها  
سکوتی را

به بال های پرستو می بخشند

از لبان او

به چشمه ها رفتم

من

با هر پیاده

دیواری بالا آوردم

چشمانم

فرو ریخت

و ستاره

ستاره

آسمان شدم در تو

چشمانم از شب

آهوئی به حرم می برد

خواب دیدم

که پرستو باشم

دریا!

پرواز

با کدام کوه آغاز شد ...

## بهارتر از زیبایی

خورشید خلاصه ی چشم های توست  
و شب  
گلی از نفس های من  
آسمان همیشه از دست های تو سبز می میرد  
و نسترن  
در حاشیه ی خواب هایت  
گل می دهد

کفش های تو  
مرا به وسعت قرن سپید می کند  
کفش هایت

به اندازه ی درخت کوتاه ست

دو پله پایین تر  
به آسمان می رسی  
کسی میان پروانه ها بهار می بافد  
و از لبانم  
پرنده

[ همیشه سهم دیگران را عصا می کوبند ]

می خواهم  
برف باشم  
آب  
تنها راه رسیدن است  
باران به آفتاب می زنم  
که مثل من باشی  
پیش از آنکه  
تو را دروغ بگویند  
کفش های تو را به خاک می سپارم  
دوباره بیا  
برای کودکی هامان  
و بهارتر از زیبایی دریا باش  
بهارتر از زیبایی باران  
بهارتر از زیبایی شب ...

## کویر

از تمام سراب‌ها      باخبرم      از تمام عقرب‌ها  
و آب را  
زیر پیراهنت  
می‌خواهم

[ تنها تو  
مثلِ هر چه شبیهِ خودت  
گریه می‌کنی ]

چرا کسی نگفت      میانِ ماه      زمستان است  
با آوازهای قهوه‌ای باران  
تنها کمی عشق  
کمی ستاره  
کمی مرگ

برای بوسه های رفتن  
کافی نیست

اینجا

پروازها روی چنار من بوی خاک می دهند  
و گلها

در آستین ماه

باکره می میرند

[ پرنده ی کویر !

بال های تو

برایم بهارند ]

این روزها قهوه ای می شویم  
باران

بوی سیب می دهد

و کسی

از آسمان نمی میرد

دست های مرا بگذار

به کوتاهی می گریند

مرا تنها

از بوسه ها

به خاک بسپارید

( و باز هم آه ...

آه می کشم  
و کوتاه می میرم  
میانِ چار دیواری که  
گره خورده پای مادرم  
به آستینم  
تا هبوطِ کلمه  
در فنجانِ چای  
پیچ و تابِ قند  
در رگ هایم  
آنجا که سبزمی شوم  
از میلادِ کودکِ باران  
کودکی  
که آه می کشد

و کوتاه ...

## گذشت از کناره ها

از انگشت می گذرم  
از بوسه های خواب آلود  
لاله هایی که پژمرده می رویند  
خمیازه های      که بوسه بر پیشانی انگشت می زنند

رودخانه  
در چهره همام جارسیت  
نمی بینیم

شالیزار را

در انگشتانمان

مرزهایی

از انگشتانتان داریم

در انزوای قوطی کبریت

که ناقوس

نشسته آرام

در انتظار خدایی هرگز

استخوان هایمان

مرگ را می خوانند

و خمیازه هایی را

که از آن می میریم

در شرابی بارانی

من

از انگشت

گذشته ام ...

## گذر

سر می گذارم در این چارراه  
گیج می خورم / خدا از من دور  
سینه ام  
میان خورشید و ماه  
تقسیم می شود  
می گذرم آویزان  
از گردنه های دار  
احساسم از ماه آویزان  
چشمانم

خسته از حوالیِ دریا  
دیگر هزار بار  
در مزار هایِ شریفِ زمینِ مرده ام هنوز  
و شکوفه هایِ گیلاس نیز

[ دستانم

خدا را فشردند  
و شانه هایم به او زدند  
که آفتاب بگیرم

من

با یک گلوله  
از شانه هایم گذشتم  
و به خواب می روم هنوز  
بر شانه های گریبانم ... ]

## کولی

دریغا من !  
کولی بی بادبانی  
که بیشتر از انجیر و توت نمی دانم  
جغرافیایم  
جایی میانِ شن های ساحل است  
نه بازمانده ای از سقوط فصل ها  
جایی  
که شهوتِ گیسوی زن جاریست  
از اندیشه ی بهار

می دانم / باید بگویم زیباست

اگر پرنده ای

از لبان سپیده بمیرد

و تُف به آفتاب بیاندازم

می دانم / باید بگویم : زیبا

اشک بریزم

سیاه بپوشم

آسمان

مزاری بیش نخواهد بود ...

## بن بست

از این بن بست به بعد  
کوچه در آبرویی که بر باد رفت  
پله ها را می بلعم / از ارتفاعی که دستانمان کوتاه ست  
فکر ها به طویله می روند  
و در عمق  
فاجعه ای می خندد

مثل همه چیز پدر / سایه ای نمی شوید باران

خنده های اشک / در سکوت برگ

و همین درخت

که به اشتباه مرا جوانه زد

بالا برد

حالا

این لکه های ماه را دریا نمی شوید

در هجومی که از برگ بیشتر می توان بود

قله ی قافی که مشتمل می زند بر دهان چاه

و پیرمردی

که سال هاست چشم به در می کوبد!

## صحنه

به چیز های ندیده مجرمم  
به آب های نخورده / که دستانم عطر گنگ این حوالی را گرفته و  
ماهی های قرمز

از چشمانم کوچ می کنند!

به چیز های ندیده مجرمم اگر  
گرگ ها

پیراهنم را پیش پدر گرسنه می نالند  
پیراهنم که از سیب می رقصد در کف تو بود

رفت

و هنوز رنگ به رنگ بهانه های برگ پاییزم!  
صدایم را

کوتاه تر از آسمان تر می کنم به باد

از انگشتان نیلی خاکسترم

انتظار بوی گندم ندارم

ساعتم که زنگ می خورد

محرم است

و در چاه ترین نقطه ی زمین

باران می زند که ایستاده ام کنار چاقو

قند دریا را

در دلم آب می کنم

و برای هر لحظه

از سر انگشتانت

تولد می دوباره می یابم

به چیز های ندیده مجرمم اگر

در چشمانم

چاه می کنند ...

## گناه

هر کار می‌کنم

باز

زمینِ من

به آسمانِ شما می‌چسبد

رویِ قالیِ پهن می‌شوم

سال هاست

و شانه‌هایم

جایی برای ماندن نیست

بی آنکه راه بروم

قدم های خسته ام      پیش از این

خاک را پیموده اند

می توانم

بارها ببینم

و بارها بشنوم :

( گنجشک

یک پرنده ی زخمی ست )

می توانم

سنگ ها را

به آب پرت کنم

و یک بار

از خدا بپرهیزم

برای خدا

لباسم را

در می آورم

قدم های خسته ام      \_ حرفی ست برای نگفتن

و گمانم

شاید علفی در دیا

قد می کشم

و در خانه

جنازه ام

می لغزد

میان دندان ها

## در حاشیه

قلبت را  
برهنه می خواهم  
با حاشیه های مورب و سیاه  
بر پیراهنم  
و ملافه های سفید  
مرهم سوزش دستانم  
قلبت را  
بیشتر از خودش نمی خواهم  
در مسیر سنجاقک ها  
و اینچنین  
موهایت  
از لبانم  
گلاب می نوشند

## تهوع

از آسمان  
چشم می پوشم  
و یک راه  
به دسته گل ها می زنم  
ناگهان  
در خلوت میدان  
و با تکه های کافور  
از ته دریا  
خورشید  
بالا می آورم !

## ضمانت

حتی یک آهو  
برای استغاثه نمی خواهیم  
این روزها  
کسی

ضامن دست های خود هم نیست!

## متروک

چشمانِ عنکبوت تو را  
با این همه دست  
ناخن‌هایی  
که در جیب‌هایم می‌تکانی  
باید بشناسم  
لبم را هم تر نکنم

از این همه درخت  
رویِ مزارم می‌ترسم  
رودخانه‌ها  
هنوز  
تار می‌بافند  
و کفش‌هایم  
بیرونِ خانه  
درد می‌کنند!

## پیاده رو

گونه‌ها یم برف می بارند  
و حرف‌هایم  
چقدر گرفته‌اند  
این را  
به چراغ‌ها گفتم  
و جوابی ... آه!  
چتر زیر گرفته‌ی این خیابان‌ها  
کفام نمی‌دهد  
در بامداد مهتاب  
جسد‌های بی‌سر من  
بر فراز گنبد‌ها

آوار می شوند

راه می روم

راه

بر تنم می افتد

و خیابان ها ادامه ی خویش را خمیازه می کشند

باید باد بمانم

و خمیازه ای

که اینچنین

حرف هایم را

بلند

بنمایاند!

راز

گل‌ها

آب می نوشند

اما

کاسه را

از چشمان ما قرض می گیرند!

## اتوپیا

حکومت یک اتاق

یک عکس

و خلاصه ی دست ها به بیرون

نه سرفه می خواهد

و نه دایره ای

که کمر بچرخانم

با یک اتفاقِ ماه

تاج می گذاری

اسکندر

از پلک هایت

پل می زند به ساعت ها

دریا را  
به دیوار چین  
و دخترکان را  
به مدینه می بری

اجازه آقا!  
می توانم شاه باشم!؟

## استنشاق

بوی سرو می دهم  
علف های سرد روزنامه  
- تقسیم -  
به دست باد  
گودال های آسمان  
و تصویر یک نگاه  
پهلوهای درهم یک صورتم  
- شاخه ای ریحان  
دلم هنوز  
لک می زند  
به برهنگی پای کرکس ها  
چقدر سفید  
با زمین نشسته ام  
انگار  
مرده ام  
و در تابوت سینه هایمان  
انار را می جویم!

## ماهانه

تابوت ماهی ها  
تابوت ماه  
هدیه می کند!

## چند روی یک سکه

به : شعبان بالا خلی

۱

نشسته ای  
و در این نخلستان  
دریا را  
به سطل زباله انداخته اند!؟

۲

قصه های ماه  
و این همه صدا را  
زیر بشقاب ها  
نمی شناسند  
گربه ها

۳

دنباله یِ هیچ پرنده ای  
خواهرانم را  
به عطسه و نمی دارد

۴

قیامت  
چشمانم را کسل می کند  
کفنم را  
پروانه  
و زیباترین سقوط را  
شاخسارِ پشیمانیِ شن و آفتاب

۵

پارچه های سیاه  
بی پرده راه می دهند  
و گهواره ها  
داغ

به زن بوسه هایمان می زنند!

۶

در انتهای آب ایستاده ام  
فراموشی قنات ها  
هر لحظه امکان ماه گرفتگی دارد  
دیر بجنبی  
کلاغ هم  
باران می شود !

۷

دلم  
به ناله های صبح  
عادت دارد  
وقتم را  
با دریا  
تنظیم می کنم ...

۸

ساعت :

شش و پنج دقیقه

زن

بوی روزنامه دارد

مرد

دور از چشم باران

در دودِ سیگار محو می شود!

هفت

ناتمام ماند در دنیا ...

## تصویر خاک

رویِ صندلی  
و پستویِ ماه  
شاخه‌ی گرم پاییزی  
دامنم را خیس می‌کند  
و شانه به شانه  
با این ماه  
ستاره را رویِ میز خاموش!  
پدرم درخت  
و در میدانِ شهر  
دریا به لکنت افتاده اند  
از صدای احتضارِ برگ‌ها

خوابِ خرگوش هم  
شاهپرک نداشت  
و نه آسمانی  
ماهی گرگی پرنده ای

پدرم درخت  
پشتِ آب ایستاده  
و دایره های مکرر  
از التهابِ ماه دورِ دستانم

آه  
با تکه های برف  
و کتفِ ناگوار  
این صبح  
هرگز  
پلک نخواهد زد

---

## حلقه های اشاره

---

## حلقه ی اول

در دلم  
باختن تماشا از جنگل  
و رفتار ابر را می پسندم  
سرخوشم با مجسمه مرگ کهکشانشان  
و منظومه ی یک پل  
زیر آهنربا ایوان خدا  
و مرداب در سبزه

دیوانه تر از بوسه ام

نمی‌خواهم چشمانم را ترک کنم  
خواب‌هایم عطسه می‌کنند  
و کودکانم از تبسمِ آفرایگرِ کشتزار می‌ترسند

[ از همه کوه همه رود  
هلهله از همه کوه همه رود  
در گلویِ مرغِ ماهی خوار ]

در گلو  
قدم می‌زنم  
با ارغوان و حواشی نی زار  
از حنجره ام  
بنفشه‌ها کجا  
بلند می‌شوند  
تا  
بلند می‌شود از افرا آسمان

## حلقه ی دوم

در خیمه های آب  
elf های بازیگوش را  
به دریا می خوانیم

- کاش

دریا

حضور گل را  
شعله می گرفت !

## حلقه ی سوم

سینه ام را  
باز می کنم  
از التماس زنبق ها  
و ساطور  
در سطح رنگین کمان  
جهان شریف زخم ها  
سایبان گل  
مزار چشم ها  
بر منقار ناتمام قناری  
سپیده دم

تن ماسه ای ام را  
به وقار می زند و  
ورق های شالیزار  
از لابه لای آجرها  
حلقه ی آتش  
گمانم را  
بانوی غمخوار سایه ها  
خواب می بینند  
کبوتران مرگ !

## حلقه ی چهارم

مادرم  
هر کار کرد  
نتوانست  
زن باشد  
پالتویش را فروخت  
و من از شب  
شیر نوشیدم  
از خاطرات یک گوزن !

## حلقه ی هفتم

چیز تازه بگو مرد  
مردِ آویزان  
خورشید  
هنوز سنگ می شود  
خنده هاتان    آبخار  
چیز تازه بگو  
نامت را  
بر زمین بگذار  
در جیب هایت  
کلمات : انگور  
ای تمامِ یک اشاره    و پایانِ قبر

در صدف  
ثانیه حدودِ برگ / پرسه می زند  
و گلو  
با انتظارِ ریسمان  
ساده می شود

هنوز  
از صدایت

پرنده  
می  
أف  
تَد

مردِ آویزان!  
گندم زار  
انتهایِ پیرهنت نیست

## حلقه ی هشتم :

### صلح به شیوه ی مادرم

۱

از دردِ دندان هایت  
درختان به خود می پیچند  
و در پیکر هایی باران و ممنوع  
آنچه را آفتاب دیده اند بالا می آورند

۲

کوهستان  
و پلکِ گریزانم از کندو

گُمان مُقدّر را  
از گریه در گریه هایِ بابونه  
سوسو می زنند  
به ارواح ناگفته در پروانه

[ دیوار از زمزمِ سبابه اش  
نَمِ نَمِ نان و عسل  
و زنانی از / قوسِ رنگین کمان بود ]

وقتی  
حُبَاب را  
نَمِ باد / نَمِ کبوتر داشت  
تو  
آب می شدی و  
انگشترت      بلند

۳

گور می کنم  
و گورکن  
تا چشم اندازِ آرامِ خُرما  
رویِ آب  
بوی شیرینِ پیراهنم را      می چشد

۴

راه می روم  
کبوترم را صبح کنم  
از ضخامتِ روزهایِ کاج  
و در چارراه پیرِ مردانِ دخترم باشم  
به دخترم تابوت  
نگاه کنم  
و دیوار

بال شود  
در پاهایِ تنگم

۵

در خاکِ صفر  
سرم توی لیوان جا می شود  
و جا می شود جهانِ جایِ باد  
جایِ سفره

۶

دست هایم  
عطرِ آدمِ برفی دارد  
و لبخندِ یک کودکِ زمستانی

۷

شب خوابِ گیسو  
دنباله ات

گلوه

امروز

حتا پدرم را

می توانم به دنیا بیاورم

۸

آسمان

چقدر کم

تو را می بیند

۹

از پیشانی تو

ماه می گرید

آرام باش!

آسمان

از کلاغ

پرواز نمی خواهد

۱۰

انگشتری

تمامِ سرو

و سالمِ رگِ جمعه در جنگ

۱۱

دستانم

پرچم

حدودِ شمع

۱۲

[ به شیوه ی مادرم ]

می روم

اما

گورِ خود را

گم می کنم ...

---

## اوراد

---

## بازگشتِ باز

چشمانم را بیاور  
و سینه ریزت را از گلاب بردار  
دارِ یک خوشه ی انار زیباست  
حتی اگر شکوفه اش  
در سیب  
خلوتی داشت  
و شانه هاش دریا  
نمی توانست  
به نیلوفری آب رساند

دستانم  
یک ابر از نهایتِ بادام  
دستانم را

از دار بردار  
از دار به دار پیراهنت بسپار  
و یائسه از ماه بگذر  
حتا اگر صنوبری  
به حرمت نان و نمک خاک شود  
و سار  
پرنده ای باران  
با بازگشت چشم باشد

[ یک خانه چشم  
برای خلوت یک دسته آسمان ]

ماه  
یک پله از صدا بود  
امروز  
کاج  
بی هوا می پرید و نمی دانست  
پرنده  
پر پروانه بود دیوانه

سار  
زایش زال را بلد نبود

## سلسله های اِنّا آنزَلناه

تقدیم به : علی مسعود هزارجریبی

۱

وقتی که شب خودش را دراز می کند  
یلدا می شود  
دور از تمدنِ آبِ ها

۲

آرام هدایت می کند آتش و  
هی پشت می کنم به خارپشت  
هنگامِ آسمانم ستاره

۳

با زمین در پرنده  
استخوانم شکسته

این

گلویِ ظهر است و ساعتِ ماه

۴

شباهتم به مرداب

سکوتم آویشن

و غربتی خاک است :

آرامگاهِ گندم      شانه ای باران

دامنه ای دریا

در دستانِ نارنجِ یک حوّا

۵

با بوته هایِ آبشار

وقتی که ابرها فرار می کنند

باز هم

پنجره ها

کودکانِ ناگهانم هستند

اتاقم شکسته  
و پشتِ دَرهائش  
زن  
خودش را دراز می کند  
کنارِ رودخانه ها  
لحظه ای  
که کودکانه  
سحر  
پلنگ می زاید  
خواب های بلندِ سنگ  
یلدا

## از هزاره ها با خوشه اي آبي

۱

خاتون

نه روی مس

اینجا رویِ هر چه باداباد

قدم می گذارد و

فریاد می زند برای باد و همهمه های گیلان

تا خروس

در حوصله ی زاغ

گم شود با باران

و پروردگار

که نه آدم است و نه ستارگانِ نمِ نمِ دیوار

نماند در باغ

نوایش سایه باشد

ریسمان

و مرگ

۲

در اتاق  
نور بالینم را  
تاریک می کند  
و خاتون  
ناراحتِ برنج  
نگرانِ شاهزاده گانِ نان  
و الفبایِ برکه

آه

الماس در مهتاب  
چشم در چشمِ خواهرم دارد و ماه

۳

تلاطم  
با نکاتِ کف  
طلوع در ناخن هایمان دارد  
اینجا  
جاده  
با آدابِ ارتکاب  
گیسوانمان را پاشید

۴

گاه دلم نمک می خواهد  
و کویر از ابعاد ارتفاع  
ای انحنای کشیده در دریا  
با پروردگارِ راش  
ریسمان را بیاور

۵

خاتون  
در ابتدای شب نشست است  
و غریبانه آسمانش را  
در تنور  
قرینه می کند

۶

خاکسترِ صدف  
انتهای اشک بود  
خاتون  
خاک است  
و در دهان آب می شود

## گریه ها در کمان سایه ها

۱

سرتاسر از کنار ابر  
به عادت آرام و آسیمه از بروز ماه  
آرنج

در کنج چندم چشم گذاشته ام با

پهلویی از غسل  
گونه ای از اسب

[ گیسو / به گیسوان ساده ی سربی  
دختر / به دختران تکه ای شبنم  
اینجا

گهواره به نارنج می رسد

پوست سپیدی به انتها ]

شب

هر چه زیر آب باشد و

کَهکشان

هر چه بر کندو

هست

تمام منقارهای بی امان

منقار نه به دریا می رسد و

بال

نه به احتضارِ سنگ

این حادثه ای در رَحِمِ رهگذرانِ آبشار

سکوتی به انتظارِ نان تولدِ پونه های داغ

و حرکتِ متروکِ مار است

تکرارِ خرس

که آسمان

در کرانه های خود

با انتظار آن

یتیم به بار آمد

سرتاسر از کنارِ ابر  
 به عادتِ آرام و آسیمه از بروزِ ماه  
 قربانیِ سرابِ نور  
 حنجره های بیوه ی خورشید  
 همراه با

نگینِ گلِ گلِ گوشواره ای دریا

[ شالی از خمیازه ای بلند

کلیدِ کهنه ی یک ستاره

برایِ خوابِ ندیدنِ نور است ]

واریاسیونِ ظهر بر دار :

چشمِ نامتناهی

۱

چشم‌ها

پنجه در پنجه‌ی آفتاب

و درها

سوی

تنها

درختِ دریا

۲

اشک

حکمی برای زائر

و جانِ یک هوا

در حکومتِ باران

ضمن

تمام ابر

شکوه  
فراموشیِ دهلیز  
قاعده های شاخه ای  
در مرمر

۳

رفته ام  
از تمام سطرها  
می دانم  
آتش را و خاکستر سفیدِ سنگ را  
پاشنه ای  
با کلاف های گیج  
و حرکتِ موازی  
در انحنایِ ریسمان

۴

ظهر  
در اکثر لب هایم  
مبهم است  
و چشم اندازِ نیلوفر

نیست  
به جز ذائقه ای  
که مرداب داشت و اندیشه ای  
آویخته بر صلیب

صلیب  
حلقه حلقه  
از ماه  
بالا می رود  
آه از روزهای دایره

۵

قدم هایم  
درد بیگانه ای دارند  
خالی از  
پرچم های گم در قفسِ ظهر

حالا  
بالا می رود  
در  
یگانگی کوه  
همه ی  
زخم های زمین

۶

می مانم  
و می ماند تا کجا  
تا  
معنا شود شروعِ شب  
و طولِ ناگهانِ آمیخته  
به عنکبوت

می مانم  
و دقیقن می ماند  
شعله ها بر گلو

۷

تنهایی و آویشن  
می دانند چه می گذرد  
در کتف های من

میدان  
 و همه‌ها های نگفته اش  
 مثل تمام مرگ  
 دوگانه اند  
 و عامی ترین  
 درد دنیا  
 دردی  
 تپنده در خورشید  
 و ساق های نیلوفر

حلق  
 چشم مکرر  
 و اشتباه بیگانگی ام بود  
 انگار  
 عصر دیوانه  
 و مهمانخانه هاش  
 تاب ایستادن  
 بر سنگفرش دوشیزگان را نداشت

۱۰

التماس  
از هر جا که بنگریم  
گوشه ای دارد از نفرینِ سنگ  
هر چه بیرون تر از هوا باشیم  
چرخ  
کبودتر و بزرگتر خواهد شد  
آنقدر  
که هر انگشتمان  
بوی کفن داشته باشد و  
خیالِ رقص در کبوتر

۱۱

عقربه  
بر ملافه ها افتاده  
کنارِ زنبق  
و موریانه ها از هر چیز  
امروز  
خوابِ زنانه ی انسان  
رو به سوی آفتابگردان دارد

## کلاغ / در چاه

ستاره را

در چشم می آورم / ایستاده پلک / زخم می زند روز / بر تمام صخره ها  
از فرزندم / فاصله می گیرم / از طاعون / خیال در برف / و شکلی خاکستر

این

نه آستانه ای / در کلمه است / نه راهی پشت به ثانیه / در قطره

نه اتفاق می افتد / نه اتفاق فاصله دارد / از فرسنگ ها سنگ

در تنم / مادر / با پلنگی / پا به ماه گذاشته / در چاله / در تنها یک چشم /

با گله ای گوزن در پنجه و / هجومی آسب گونه در آهوان

مادر شدم / به جانِ جنگ در زیتون

پادزهر در زنبور و نیش نگفته اش به آسمان

جا نمانده ام در پروانه

جا هنوز در راه است / راه راه / می آید از راه

راهرو / پُر از آتش / و گل هایی با زبان گاو / در حنجره اش کلاغ دارد و دام

نگران نباش پَرکزاده ی ماه!

مزار / پَر نمی زند تا پرپر شود طایفه ی تا به انتها

تابوتم آنقدر خیس خورده که حتا / یک گیسو / بلند نمی شود

تیره ام از تابش آب و تارم از خواب / تا سکون / سایه ندارم  
دست هایم / چاره در چنگال گوشه ای در دایره دارد  
نمی خواهد برگ / نمی خواهد جرعه را / با قدم / تا کاروان / تا زنجیر / با  
قایقی در انگور و شاید پنجره ای در به در / با دری با آغوش هر چه تا  
خوش باشد ماه  
شایعه ی شاهزاده در دیوار / در جذبه های مار / گفت از هر و چه را با  
چه ها فراموش کرد  
بوسه / در دانه ای ست که خورد مرغ و هُدهُد از حاشیه رانده شد تا باد با  
باران / شبانه در ماهی / در چاه / بنشیند / شب در چراغ باشد و اتفاق در  
بند  
راه / ناگهان / اوج گرفت در پا / گام برداشت گودال / نبارید در مرگ / فکر /  
آن را / در دیوار کرد / آویخت / و کهنه بر دعا / آوار شد  
قلعه  
با گلبرگ / و سازش در تاک  
در لابه لای نور  
با لایه های در زمستان  
در تن ها / و تنها با تنم / در انتهای مادر  
اینجا / با ابتدای کوه / در انتهای خاک / می نشینم / زایش دارد چشم / زانو /  
دیگر جهان است و جاده / در چاه / می آید ؟